

بحثی در سیاست
از مرحوم دکتر قاسم غنی طباطبائی

از انتشارات مجله «نیما»

بهای ۱۵ ریال

طهران تیرماه ۱۳۳۴

چاپخانه مجلس

بحثی در سیاست

از مرحوم دکتر قاسم غنی طاب‌شراه

از انتشارات مجله «نیما»

بها ۱۵ ریال

طهران تیرماه ۱۳۳۴

چاپخانه مجلس

بمقام عالی جناب آقای

حسین علامه

رئیس الوزرای بزرگوار و شریف ایران

تقدیم میشود

بحشی در سیاست

نامه مرحوم دکتر قاسم غنی یکی از رجال درجه اول ایران

«... نامه مرحوم دکتر قاسم غنی را که در اردیبهشت ۱۳۲۹ یعنی پنج سال پیش نوشته است برای درج در مجله یغما لفاً تقدیم میدارم. مرحوم دکتر غنی همانوقت سواد آنرا از امریکا یا ترکیه (درست بخاطر من نیست) برای بنده فرستاد. چنانکه ملاحظه می فرمائید نامه مفصل و بسیار سودمندی است و یقین دارم چون نویسنده شخص دانا و بی غرض و وطن دوست و نکته سنجی بود و همه او را به همین صفات و خصال قبول دارند بسیار حسن اثر خواهد بخشید. بنده مانعی نمی بینم که در مجله تذکر داده شود که مرحوم دکتر غنی این رونوشت را در همان تاریخ برای جمالزاده فرستاده بوده است. می خواهم در این ثواب سهمی داشته باشم. چون نامه خیلی دراز است و اختصار یا حذف بعضی قسمت ها البته صلاح و انصاف نیست و اگر تمام مطالب پشت سر هم بچاپ برسد یکنواخت خواهد بود بالای بعضی قسمت ها بامداد عناوینی خودم افزوده ام البته، چنانچه عالی مختارید که آن عناوین را تغییر بدهید و یا در جاهای دیگر سرفصل های دیگری باز کنید...»

جمالزاده

از توجه استاد بزرگوار آقای جمالزاده به مجله یغما کمال امتنان را داریم. چنانکه خوانندگان دقیق مجله توجه فرموده اند سبک نگارش و انشاء مرحوم دکتر غنی سبکی خاص است که اگر در آراستن و پیراستن عبارات و جملات تصرفی رود ممکن است از لطف و گیرندگی آن بکاهد، به همین نظر این مکتوب عیناً بی هیچ تغییر بهمان عبارتی که آن مرحوم نوشته و با اصلاحاتی مختصر که بخط خود فرموده است بچاپ میرسد. فقط عنوان هر قسمت را چنانکه جناب جمالزاده اشارت فرموده اند در خارج از متن افزودیم.



چند سال پیش نیز بلطف خاص جناب آقای جمالزاده رساله ای از مرحوم دکتر غنی با اهتمام مجله یغما انتشار یافت که عنوان آنرا «بحشی در تصوف» قرار دادیم بدین مناسبت برای این نامه هم عنوان «بحشی در سیاست» اختیار افتاد.

مجله یغما

جناب آقای وزیر امور خارجه ایران

در طی مرقومه‌ایکه به نیویورک به بنده مرقوم فرموده بودید از روی کمال حسن عقیده مرقوم شده بود که راجع به اصلاحات عمومی کشور نظریات قاصر خود را برشته تحریر در آورده بحضرت مستطاب عالی تقدیم کنم . با تشکر از این حسن ظن ، بعضی نکات را با آنکه غالب آنها در کمال بداهت است باحتمال آنکه تذکر آنها مفید فایده ای باشد برای اطاعت امر بعرض میرسانم .

در طول چند سال تجربه ، یعنی پس از استعفای اعلیحضرت

حکومت

فقید رضا شاه از سلطنت ایران و تقلد امر پادشاهی از طرف

و حزب

اعلیحضرت اقدس همایونی همه باین نتیجه رسیده ایم که اصلاح

از هر قبیل و در هر رشته باشد متوقف بر یک چیز است و بس و آن داشتن یک حکومت مرکزی قوی درستکار فهمیده است که با پشتیبانی کامل شخص اعلیحضرت همایونی زمام امور را بدست گرفته باصلاح امور بپردازد .

حکومتی که مرکب از افراد متزلزل و ضعیف باشد و لو آن افراد صالح و

پاکدامن و باحسن نیت هم باشند نمیتوانند کاری از پیش ببرند ، زیرا متأسفانه بعد از تقریباً نصف قرن مشروطیت هنوز احزاب سیاسی در مملکت ایران وجود ندارد که دولت متکی با کثرت غیر متزلزل پارلمانی باشد و مادامیکه آن اکثریت باقی است با اطمینان خاطر کار بکنند و اگر گاهی نام حزب سیاسی شنیده میشود مثل آفتاب واضح و هویداست که اساس پا بر جایی ندارد و متکی بمرام صادقانه و یا عقیده مشترک جماعتی نیست بلکه فقط عنوانی است با یک مقدار الفاظ فریبنده که چند روز عده ای برای پیشرفت نظریات مخصوصی شعار خود قرار داده ائتلاف موقت غیر صادقانه ای بوجود میآورند که پس از بر آورده شدن حاجات افراد ، یا بمیان آمدن مطامع تازه ای از طرف همین افراد و بجان یکدیگر افتادن اعضاء ، متفرق و منقسم میشوند و از میان میروند .

از حقائقی که با کمال تأسف در ایران مشاهده میشود این است که بجای آنکه در شئون اجتماعی تکامل و ترقی تدریجی پیدا شود و بطول زمان مردم و کلای مجلس

بیشتر و بهتر از وظائف و حقوق حکومت ملی و دموکراسی واقف شوند در هر دوره از دوره‌های مجلس آثار نکث و تقهقر بیشتر محسوس شده است. مثلاً در اوایل مشروطیت با آنکه وسائل تبلیغات مانند امروز در دسترس نبود، بوسیله کنفرانسها و مقالات و انجمن‌های متعدد، با یکدنیا شور و صدق و حرارت، اصول مشروطیت و حقوق افراد و جامعه و مسائل اساسی حکومت ملی تبلیغ میشد و مردم با شور و حرارت تام و تمام با همه ناپختگی و عدم تجربه‌ای که از جریان حکومت ملی داشتند، کار میکردند و علاقه نشان میدادند. حزب «دموکرات» و «اعتدال» صدر مشروطیت پیشوایان و رؤسای فهمیده و جدی و صادقی داشت و اقلیت و اکثریت پارلمانی تابع یکنوع اصولی بود. مردم هم نگران و مواظب رفتار و گفتار نمایندگان بودند و با آنکه موانع خارجی بزرگ موجود بود، از قبیل ضدیت شدید حکومت تزاری با مشروطیت و ایران و همراهی و مماشات حکومت انگلیس با حکومت تزاری برای آن دولت در مقابل خطر ژرمانیک در سالهای اول قرن بیستم که بالاخره در ۱۹۰۷ منجر بموافقت دولتن به تقسیم ایران بمناطق نفوذ روس و انگلیس شد؛ باز مردم شور و حرارت و فداکاری و از خود گذشتگی و مشروطه‌طلبی نشان میدادند. علاقه بوطن دیده میشد. نهضت معارفی بوجود آمده بود. یک نوع رستاخیز ملی برپا بود. اگر عده‌ئی سمت پیشوائی پیدا میکردند حاصل کار و خدمت و فعالیت و در نتیجه و جاهت ملی بود.

وکالت و وزارت

حاصل آنکه بتدریج بجای تکامل و ترقی، تقهقر و تأخیر پیدا شده است چندانکه امروز مردم نوعاً از مشروطیت و آنچه حکومت ملی نامیده میشود (و البته بهیچوجه من الوجوه حکومت ملی نیست) دلسرد شده‌اند و با کمال خونسردی و عدم علاقه بآن مینگرند. فقط در هر شهری معدودی دلال و هنگامه‌جو در طبقات مختلف پیدا شده‌اند که برای یک دسته مردمی که وکالت را یک نوع حرفه و شغلی برای خود قرار داده‌اند میدوند و بانواع حیل‌ها و خیانتکاریها متوسل میشوند که آن عده معدود را بهر نحوی هست، صریح و آشکارا، برخلاف قانون و مقررات و عقل و منطق و علی‌رغم میل اکثریت عظیم مردم، بوکالت برسانند و در سایه آن وکلای دروغی مصنوعی بنوائی برسند

و استفاده‌های نامشروع بکنند و بیک عده مردم فقیر و غریبان زور بگویند. حالا برای این منظور که بدبختانه چند ماه در ایالات و ولایات طول میکشد چه بست و بندها می‌شود، چه پولهای نامشروع بمصرف میرسد، چه سر و صدا هائی بلند می‌شود، چه خونهای ریخته می‌شود، چه فریادهای دروغی بنام «قانون» و «ملت» و «مشروطیت» و امثال آن بگوش میرسد، چه وعده و وعید هائی بمیان می‌آید، چه صندوقها، عوض و سوخته می‌شود... بر همه واضح و روشن و مشهود خاص و عام است. با این تفصیل رقت آور و تحمّل این فتنه‌ها و آشوبها ملت فقیر ایران هر دو سال یکبار مقدار هنگفتی پول هم از صندوق خود باید خرج کند و بنام «هزینه انتخابات» پیردازد در حالی که همه میدانیم و می‌بینیم انتخابی مطابق اصول در کار نیست.

خلاصه آنکه این و کلاه که هر سبک و روش و هر وسیله و اسبابی را برای نیل بمقام وکالت مشروع می‌پندارند همینکه بمقصد رسیدند بنام نماینده ملت، دولتهای وقت و وزراء مسؤول را که غالب اوقات بمساعدت خود آنها بوکالت رسیده‌اند، زبون و ذلیل می‌سازند و آلت بر آوردن مطامع و هوسهای خود قرار میدهند و هر روز با دسته بندی و دسائس و حیل خاص دسته‌ای را از میان می‌برند و دسته دیگر را روی کار می‌آورند. يك عده داوطلب وزارت هم که بنوبه خود وزارت را فقط يك نوع شغل پنداشته‌اند برای نیل باین مقام و دوام پیدا کردن در کرسی وزارت تن بهر مذلّتی در میدهند. البته اینها میباید مطامع و هوسهای عده‌ای را بر آورند و با اصطلاح خودشان «مودم‌داری» کنند و هیچوقت هم موفق نمیشوند زیرا غیر ممکن است مطامع بدون حدّ و حصر عده‌ای و کیل و وکیل تراش و متنفذهای اصناف و طبقات مختلف جامعه را بتوانند بر آورند و این همه میل‌ها و هوسهای متضاد را اقناع کنند. در این بین دُول خارجی و عمّال و دلالهای آنها چه دخل و تصرفهائی میکنند و چگونه بدست خود فرزندان آب و خاک ایران، موجبات ضعف و زبونی و تدنی و بدبختی و رسوائی مردم را در همه شئون اجتماعی از سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و اخلاقی و غیره فراهم می‌سازند نگفتنی است و بر همه ماها محسوس است.

البته با يك حکم کلی همه مردم و همه و کلاه و همه وزراء را نباید بد شمرد و

فاسد انگاشت، برعکس در همین جامعه متزلزل سرگردان افراد فوق العاده شریف و پاک و خوش نیت و وظیفه شناس وجود دارند که نظائر آنها در کمتر جائی دیده میشود ولی بدبختانه گردش این دستگاه در جامعه امروز به محوری افتاده که آن افراد شریف غیر مؤثرند و کاری نمیتوانند از پیش ببرند وسیل فساد را برگردانند، اینست که بعضی از این افراد شریف بدون اثر و مهمل باقی میمانند و بعضی از آنها در این جریان فساد خواهی نخواهی و بحکم جبر، آن صفا و پاکی فطری را از دست میدهند.

چون بدقت مطالعه کنیم می بینیم که از عجائب زندگی اجتماعی امروز ما اینست که وکیل میداند که نماینده آراء و تمایلات طبیعی مردم نیست (البته استثناء را باید کنار گذاشت و بحکم کلی ناظر بود). مردم هم میدانند که این وکیل محصول رأی و عقیده آنها نیست. وزیر نیز بخوبی میداند که هویت اکثریتی که باو رأی اعتماد داده اند چیست و روی چه ترکیب و ترتیبی وزیر شده. این تشکیلات دروغ اندر دروغ اندر دروغ وضعی پیش آورده که هم خنده آور است و هم مایه تألم و تأثر عمیق.

أُمُورٌ تَضْحَكُ السَّفَهَاءُ مِنْهَا وَ يَبْكِي مِنْ عَوَاقِبِهَا اللَّيِّبُ!

از زیانهای بسیار بزرگ که تدارك جبران آن باین آسانی ممکن نیست انحطاط اخلاقی غریبی است که در مردم پیدا شده و روز بروز بیشتر میشود، یعنی مردم و وکیل و وزیر همه در درون خود میدانند که اساس کارشان دروغ بوده و هست و همه هم با کمال وقاحت لغات و تعبیرات بدون واقعیتی از قبیل: ملت، مملکت، دموکراسی، حکومت ملی، حقوق مردم، وطن، حق، شرافت، اسلام، پیغمبر و خدا بزبان میآورند.

وکالت در زمان رضا شاه

امروز وکالت و انتخاب (قانون و برنامه انتخابات هر چه هست) بآن کاری ندارم، چون مطلقاً و ابداً در عمل رعایت نمیشود) تابع هیچ اصولی نیست. مرحوم رضاشاه اصولی را رعایت میفرمود که اگر ظاهر آ گفته نمیشد ولی در عمل بکار بردن و رعایت آن اصول محسوس و هوید بود که بطور خلاصه اینست:

اول - وکیل میبایستی اهل محل باشد باین معنی که یک نفر سمنانی از کرمان انتخاب نمی شد، یا یک نفر شیرازی از مشهد، بلکه وکیل هر محل باید اهل آنجا و

معروف و مشهور در آن محل باشد .

دوم - وکیل می بایستی تا درجه ای مورد احترام و اعتماد مردم باشد و یک نوع وجاهت ملی محلی داشته باشد . خلاصه بدنام و بی حیثیت نباشد بلکه خوشنام و آبرومند باشد . واضح است که همان آبرومندی در محل او را پابند بر عایت اصولی میگرد که آن سرمایه و جاهت که برای بسیاری از مردم از سرمایه مادی مهمتر است از میان نرود . حاصل آنکه وکیل یک نوع صلاحیتی برای انتخاب شدن واجد بود .

سوم - وکیل می بایستی یک نوع علاقه ملک و مالی در محل داشته باشد و غالباً همان علاقه ملک و مالی که در محل داشت او را ولو از نظر حفظ منافع خودش بیشتر علاقمند به عمران و آبادی و امنیت محل میگرد .

چهارم - نماینده بایستی از اشخاص متکی بدول خارجی نباشد و یا افکار و عقاید مخالف رژیم کلی و مقتضیات حکومتی نداشته باشد .

حکومت مرکزی در پرده و در خفا مواظب بود که این اصول رعایت شود و همین که رعایت این اصول تضمین میشد حکومت مرکزی نظر خاصی باشخاص نداشت مگر در موارد استثنائی .

در موقع انتخابات رشوه دادن و رشوه گرفتن در کار نبود . توسل به مقامات خارجی دیده نمیشد . خود کاندیدا در محل میکوشید و یک نوع مفاهمه و تجانسی بین وکیل و مردم محل حاصل میشد .

در چند سال اخیر هیچ ملاک و میزانی اساس کار نبوده است . نه مردم آزاد بوده اند که هر که را خود می پسندند انتخاب کنند ، نه دولت مرام مخصوصی داشته که برای آن مرام و هدف اشخاص مخصوصی را که واجد شروط خاصی باشند کمک کند که وکیل شوند - نتیجه ، لجام گسیختگی امروزی شده که یک عده غیرمسئول بنام وکیل غالباً بدست دولت و بکمک دولت و گاهی به قیمت فدا کردن حیثیت دولت ، جاعتی را بخیالات واهی بوکالت برسانند و از عجائب این است که حتی یک دفعه هم دیده نشده است که این عده حتی یک ماه با همان دولتی که آنها را بوکالت رسانده و بزور و غنف گاهی برخلاف میل صریح مردم از صندوق انتخابات بیرون آورده ، همکاری کنند و

صفا و حسن معامله داشته باشند؛ بلکه بمحض رسیدن بکار، بعلل مختلف، با همان دولت مخالفت و اعلام جرم کرده و دولتیان را مورد حمله شدید قرار داده‌اند که چرا انتخابات را آزاد نگذاشته‌اند و مردم را مجبور ساختند، مثل آنکه خود آنها به آزادی انتخاب شده باشند و استثناء اشخاصی بدست دولت و عمال دولت بوکالت رسیده باشند. علت این رفتار یکی اینست که میخواهند بفهمانند که برخلاف شیاع، آنها و کیل طبیعی هستند. دلیل دیگر آنست که چون این قبیل و کلاء خود را مخلوق دولت میدانند میخواهند گریبان خود را از چنگک آن دولت خلاص کنند. حاصل آنکه بحکم يك نوع فعل و انفعال پسیکولوژیک مخفی و نهفته بطوری از آن دولت متنفرند که نميخواهند آنها را بر سر کار ببینند. زیان این نحوه از عمل در روحیه مردم و در تنزل دادن حیثیت اخلاقی مردم و نشان دادن انحطاط اخلاقی، در انظار خارجیان که بدقت مواظب این جریانها هستند و با کمال مهارت علل این امور را بدست میآورند و تحلیل و تجزیه میکنند تا چه اندازه است، بر احدی مخفی نیست و دیگر بجائی رسیده که باید گفت قبح اعمال قبیح از میان رفته است، یعنی بدکار در درون خود و در مقابل نفس لوامه خود هم تنبه و تذکر ندارد.

شاید مبالغه نباشد اگر بگوئیم مقدار بی‌اعتمادی مردم از دولت و نمایندگان خود در هیچ مملکتی بدرجه‌ای نیست که در ایران مشاهده میشود در حالیکه روح تمدن جامعه مترقی و اصل الاصول همه اصلاحات، اعتماد متقابل بین دولت و ملت و احترام متقابل آنها نسبت به یکدیگر است. اگر این روح محکم و پابرجا نباشد مثل آنست که بنای کاخی بر شن و خاک گذاشته شده باشد - بدیهی است چنین بنائی هر ساعت ممکن است دستخوش خرابی و انهدام شود و چنین خانه‌ای از پای بست محکوم جویرائی خواهد بود.

در نتیجه مطالعات چند ساله‌ای که در ایالات و ولایات و طهران داشته‌ام بنظر قاضی بنده چنان میرسد که هر گاه انتخابات کاملاً آزاد باشد، یعنی ولو برای امتحان و تجربه هم باشد يك دفعه انتخابات را کاملاً آزاد و با اختیار خود مردم بگذارند و مردم صادقانه اعلام بدارند که

راه اصلاح
انتخابات

بطور قطع و مسلم این دفعه مردم در نتیجه اکثریت آراء خودشان و کلائی خواهند داشت و انتخابات تحت نظر آنها و بارعایت و نظارت انجمن انتخاباتی که آزادانه از طرف خود مردم مطابق نظامنامه های موجود بعمل خواهد آمد و کلاً انتخاب خواهند شد و دولت هم با کمال حسن نیت و ثبات عقیده مواظب باشد که انحرافی از مقررات بعمل نیاید، آنوقت در هر محل یکی از اشخاص ذیل که عادة طرف توجه طبقات مختلف هستند بو کالت خواهند رسید :

۱ - یکی از مالکین معتمد و خوش سابقه محل .

ب - یکی از تجار ثقه امین اهل محل .

ج - یکی از رؤسای اصناف و معتمدین اهل محل .

د - یکی از افراد خانواده های معروف به نجابت و حسن معامله و امانت و شرافت و حسن سلوک .

ه - یکی از اشخاص معروف به هوش و عقل و علم و اصابت رأی و فصیح و بلیغ . خلاصه کسی که واجد شروط اخلاقی و علمی خاصی باشد .

و - یکی از علماء و روحانیون با تقوی و معتمد و ثقه مردم .

هر يك از اینها در محلی که یکنفر و کیل انتخاب میشود، یادو و سه نفر و یا بیشتر از اینها در جاهائی که بیش از یکنفر و کیل انتخاب میکنند برای و کالت مجلس و نمایندگی مردم صالح خواهند بود و مفید خواهند شد بدلائل ذیل :

۱ - مردم برای اولین بار در تاریخ مشروطیت ایران خواهند دید که انتخابات آزاد است و وکیل از طرف خود آنها انتخاب شده است و خود این امر اولین قدم است برای ایجاد اطمینان متقابلی که بآن اشاره شد . مردم دلگرم و امیدوار میشوند . احترام بنفس - که عامل بزرگی است در پرورش روحی و اخلاقی - پیدا میکنند . فردیت آنها ترقی میکند . و کلارا و کلای خود می شمارند و در واقع کلاس اول مکتب مشروطیت و دموکراسی و حکومت ملی از آن روز آغاز خواهد شد . مردم پشتیبان دولت میشوند و دولت و وکیل را از خود میدانند و آنها را از طرف خود و برای حفظ منافع خود می شمارند و اندك اندك اساس متین حکومت ملی و دموکراسی که بنا بگفته آبراهام

لینکلن «حکومت دموکراسی و ملی حکومتی است از خود مردم، باراده مردم و برای مردم» ریخته خواهد شد.

۲ - از طرف دیگر و کیلی که از راه حسن سلوک و امانت و مورد اطمینان واقع شدن مردم بمقام نمایندگی رسیده باشد قطعاً خواهد کوشید این حیثیت را محفوظ بدارد و زیاده تر کند و مسلم است که باین منظور بیشتر در راه خیر و صلاح مردم خواهد کوشید.

۳ - نکته مهم دیگر این است که يك عده خواهان و کالت وقتی که به بینند راه وصول بمقام و کالت و جاهت ملی و محبوبیت و جلب احترام در بین مردم و خدمت به مردم و حفظ شرافت و جلب اعتماد و اطمینان مردم است، میکوشند که در این مراتب بروکیل فعلی سبقت بجویند تا وکیل شوند. خلاصه، مردم بفضائل و وطن دوستی و شرافتمندی سوق داده میشوند. سطح اخلاق ملی بالا میرود. فضائل و تقوی و پاکدامنی رواج میابد و يك نوع مسابقه اخلاقی در بین داوطلبان و کالت بوجود خواهد آمد.

۴ - باب مفاسد که مهمترین آنها توسل بخارجی و استعانت از آلهائی که بایادی کارکنان خود زید و عمرو را بوکالت میروانند بسته میشود و مملکت از این ننگ اخلاقی در مقابل خارجیان نجات می یابد و نیز رشاء و ارتشاء از میان میرود و اندك اندك عیب اجتماعی شمرده میشود.

مکتب فساد اخلاق

مهمترین اساس حفظ استقلال هر ملتی تقوی و پاکدامنی و شرافت است و هیچ چیز بیشتر از مفاسد اخلاقی و شیوع رذائل اساس ملیت را ویران نمیسازد ولی متأسفانه بعضی از دولتهای

ما مثل اینست که بقصد و عمد بدست خود مکتب فساد اخلاق باز کرده باشند و اشخاص را بطرف رذائل سوق بدهند. در عمل دیده ایم که بعضی از وزراء کوفه فکری که بایست و بند باین قبیل و کلاء روی کار آمده و می آیند، تمام حواس آنها صرف بر آوردن حاجات همان و کلای فاسد است، یعنی و کیلی که بی حیائی را شعار خود ساخته در پی منافع غیر مشروع میدود و فحش میدهد و وقاحت میکند بیشتر مورد ملاحظه و توجه و وا همه وزیر است و زودتر در استرشاء خاطر او کوشیده میشود تا وکیل که معتدل و پابند بشرافت باشد. نتیجه آن میشود که يك عده از همان و کلائی که در ابتدا خوب بوده و پابند بشرافت

بوده‌اند چون برای پیش بردن مقاصد مشروع خود یا مردم حوزه انتخابی خود مستأصل میشوند و در مقابل می‌بینند که وکیل غیر صالح با وسائل غیر مشروع زودتر و بیشتر قرین موفقیت می‌گردد خواهی نخواهی و اندک‌اندک و گاهی بدون اینکه خود آنها واقف باشند بطرف رذائل و فحاشی و وقاحت سوق داده شده فاسد می‌گردند، و این دور و تسلسل فاسد ادامه می‌یابد، یعنی وکیل وزیر را بداخلاق می‌سازد و وزیر بنوبه خود وکیل را و هر دوی آنها مردم را دچار یأس و بدبینی می‌سازند تا کار بجائی رسیده که غالب مردم بهمان چشمی به اعمال دولت و دستگاه حکومت نگاه میکنند که بدشمن خود مینگرند و اگر ظاهراً مطیعند بعلت آنست که نمیتوانند عصیان کنند. قاچاق کردن و طفره از پرداخت مالیات و فرو گذاشتن سایر وظائف ملی را تقریباً مشروع می‌شمارند. هنوز اعضاء دولت و کارکنان حکومت را «ظلمه» می‌خوانند. خلاصه کوچکترین ضرر این اوضاع اینست که مردم لاابالی و بی اعتناء بشؤون اجتماعی بار می‌آیند و بطور روزمره ایامی را بانفاق با حکومت می‌گذرانند و ادنی تذکری ندارند که حکومت آنها و خود آنها متعلق بیک جامعه‌اند. انصاف هم اینست که بحکم تر گب علت و معلول و ملازمه مقدمه و نتیجه، حق هم دارند چنین باشند. خلاصه، باید بالاخره در این راه یعنی آزادی کامل انتخابات کوشید. آیا تصور می‌رود اشخاصی را که مردم به صرافت طبع انتخاب کنند خدای نکرده بدتر از اینهائی باشند که وکالت را حرفه قرار داده و حق موروثی خود می‌شمارند و در موقع انتخابات بهر وسیله متوسل میشوند و گاهی بهر پلیدی تن در میدهند؟ و کیلی که با دستهای دیگری غیر از مردم محل انتخاب شده چه اعتنائی بمردم محل دارد و لئو هر ساعت با کمال وقاحت بگوید «موکلین من»، «حوزه انتخابی من».

غالباً از دهان مردمی بی خبر یا مغرض شنیده میشود که می‌گویند «برای انتخاب وکیل اگر مردم کاملاً آزاد باشند هر «حاجی حسن» و «حاجی حسین» سرگذر را انتخاب خواهند کرد، در حالیکه این حاجی حسن‌ها و حاجی حسین‌ها بطور قطع بیشتر واجد عقل و شعور اند، زیرا از فطرت طبیعی خدا داده منحرف نشده‌اند، بمصالح مردم محل بیشتر واقفند، اصول و آداب ایرانیت بیشتر در نهاد آنها متمکن است، مذهب دارند،

دین دارند، بستگی بمبادی دارند، غیرت دارند، ناموس دارند، با خارجی سروکار نداشته و ندارند، در نتیجه يك عمر حسن معامله و امانت و صحت عمل مورد اطمینان و ثقۀ مردم شده‌اند و حالا هم میخواهند این حیثیت رانگاه دارند و مسلم است بر این عزیزان بلاجهت که نه اخلاق دارند، نه بصفای طبیعی باقی مانده‌اند، نه علم و معرفتی دارند، نه سواد خارجی پیدا کرده‌اند و نه بمعارف ملی خود آشنا هستند، ترجیح دارند.

کار بجائی رسیده که ظریفی که برادرش وکیل مجلس شده بود وقتی یکی از او پرسیده بود تو که برادر بزرگتر هستی چرا تونکو شیده‌ای وکیل شوی. آن شخص ظریف بذله گو گفته بود علت اینست که پدر من در سال آخر عمر خود که احساس ضعف و نکس میکرد روزی مرا و برادرم را طلبیده گفت «پسرهای عزیزم، من شماها را بزرگ کرده‌ام و بخوبی میشناسم. بعد از مرگ من پیرامون کاری که مستلزم عقل و درایت و شعور باشد نگردید زیرا طبعاً سرمایه عقلی و فکری شما بسیار محدود است». بعد از مرگ پدر، من بخیال اینکه لازمه وکالت مجلس واجد بودن عقل و شعور است، مخالف وصیت پدر شمردم که داوطلب وکالت شوم. برادرم وکیل شد. از او پرسیدم تو چرا برخلاف وصیت پدر عمل کردی. جواب داد نه اینست که پدر ما وصیت کرد که پیرامون کاری نروید که مستلزم عقل و درایت باشد؟ گفتم بلی. گفت من بعد از تأمل بسیار استنباطم این شد که هر کاری مستلزم عقل و شعور است و مسئولیت‌های وجدانی و قانونی دارد جز وکالت مجلس که تابع هیچ شرط واصلی نیست، اینست که وکیل شدم. حالا من و برادرم هر دو بر آن عقیده ایم که مطابق وصیت پدر عمل کرده‌ایم منتهی من عقل را شرط لازم وکالت شمرده‌ام و او بی عقلی را. این حکایت و امثال آن صورۀ خنده آور است ولی در عین حال حکایت از حقایقی میکند که متأسفانه در بسیاری از موارد صادق می‌آید.

از چیزهای بسیار مهمی که باید همیشه نصب‌العین باشد اینست
حکومت ملی و
روش دموکراسی
 که مشروطیت و حکومت ملی ضامن استقلال ایران است و اگر در مواقع مواجهه با بحرانه‌ای شدید مشروطیت و قانون اساسی ایران نبود شاید اساس مملکت و حیات ملی بمخاطره افتاده بود. مثلاً بعد از جنگ

عمومی اول در سال ۱۹۱۹ پس از شکست آلمان و انقلاب روسیه و سرگرمی مردم روسیه به جنگهای داخلی، حکومت انگلیس بفکر قراردادی با ایران افتاد که عملاً ایران تحت حمایت انگلستان واقع میشد و به حیثیت استقلالی ایران لطمه بزرگی میرسید، ولی چون عقد هر قراردادی بایستی به تصویب مجلس شورای ملی باشد همین مشروطه جوان ناقص از عقد آن قرارداد جلو گیری کرد و نتیجه این شد که حکومت انگلستان از آن نقشه صرف نظر کرد و حتی حکومت انگلیس در الغاء آن قرارداد پیش قدم شد که آثار بد آنرا از اذهان مردم بزدايد.

و نیز در طی جنگ عمومی دوم در ۱۹۴۶ میلادی که «کافتارادزه» از طرف حکومت سوویت برای بدست آوردن امتیاز استخراج منابع نفت شمال ایران به تهران آمد و آن هیاهو و هنگامه را راه انداخت و انواع و اقسام تهدیدها بعمل آوردند و يك دسته مجهول الهوية اجیر را بنام تظاهرات ملی در کوچه های تهران و ادار به عربده و هیاهو و ترساندن مردم کردند، همین مشروطیت با همه نقائصی که داشت و با بودن عناصر فاسد دست نشاندۀ روسها در آن مجلس، باز مجلس قانونی گذراند که بآن هیاهوها خاتمه داد و «کافتارادزه» خائبا خاسراً به مسکو برگشت.

و همچنین پس از خاتمه جنگ عمومی دوم و فشار روسها به دولت و ملت ایران و متوقف داشتن قشون خود در شمال ایران و بوجود آوردن حکومت عاصی سرخودی بنام «حکومت آذربایجان» و تهدید پایتخت که تفصیل آنرا همه میدانیم و از ادوار بسیار تاریک و پررنج و محنت تاریخ معاصر ایران است، چون موضوع نفت که روسها میطلبیدند متوقف بررأی مجلس بود پس از افتتاح مجلس باثبات قدم اعلی حضرت اقدس شهر یاری و غلیان احساسات عمومی، مجلس برخلاف میل روسها رأی داد و امتیاز نفت را که بالمال محو شدن و انعدام ایران شمرده میشد تصویب نکرد. خلاصه بطوریکه عرض شد مشروطیت و حکومت ملی و قانون اساسی در مواقع بحران ایران را نجات داده و مدلل ساخته که مشروطیت ضامن استقلال ایران و حق حاکمیت ایرانیان است، بنابراین لازم است که این اساس حیاتی محکم و متین و یا برجا شود و از تزلزل مصون بماند و روح مشروطیت و حکومت ملی هر روز بیشتر از پیشتر ریشه پیدا کند و روحیه

مردم از این حالت خمول و افسردگی و عدم اعتناء و لاابالی گری خارج شود .
 در شرق بطور کلی و ایرانی بنحو خاص مردم پرشور و حرارتی هستند ولی در نتیجه همین مقدماتی که گذشت امروز دلسرد شده اند . مردم زندگی انفرادی دارند . روح تشکیلات اجتماعی و با یکدیگر کار کردن در آنها مرده است . فرد فرد آنها خوبند ولی حالت مجموع و ترکیبی آنها بد . هر سری فکری دارد ولی دور هم جمع نمیشوند که مسائل فکری و جسمی خود را مشترکاً بکارنداخته از آن حاصلی ببرند . دواى همه این مفاسد اخلاقی که زیانهای کلی به مملکت و روح تقدّم و عمران میزند اینست که چنانکه گفته شد مکتب دموکراسی و مشروطیت باز شود و مردم بتدریج این مکتب را سیر نمایند و رشد اجتماعی پیدا کنند ولی تاجائیکه بنده می بینم دواى بزرگ این است که انتخابات بطوریکه گفته شد کاملاً آزاد شود و دولت فقط مجری قوانین انتخابات و ناظر حسن جریان انتخابات باشد و بس .

مقام سلطنت مسئله دیگری که بمناسبت حکومت ملی که ضامن استقلال ایران است باید گفته شود و از مسائل حیاتی و اساسی است تقویت اساس سلطنت و مقدّس شمردن آن مقام است که هم از نظر استقلال ایران و هم از نظر سوق دادن مردم به جاده تکامل اخلاقی، عامل بسیار بسیار مهمی است . ایران قدیمترین مملکت سلطنتی امروزه دنیا است . پادشاه در جامعه ایران ریشه های اخلاقی و تاریخی زیاد دارد . پادشاه مظهر تام و تمام و آینه سرآپانمای مملکت محسوب است . رفتار و گفتار شاه سرمشق خلق است . باید در ولایات و ایالات و قبائل و در بین مردمی که ذهن آنها به صفا و حالت طبیعی خود باقی مانده سیروسیاحت کرد و بگفتار و عقاید آنها گوش فراداد و نیز صفحات کتب ایرانی از نظم و نثر را تصفح نمود تا با اهمیت این موضوع پی برد .

پادشاهان ایران اضافه بر مقام سلطنت و پیشوائی ملی یک نوع حیثیت روحانی و آسمانی و اخلاقی داشتند . همه چیز آنها را بدیده عبرت نگریسته سرمشق قرار میداده اند . کمتر عاملی در پرورش اخلاقی مردم باندازه پادشاه مؤثر بوده است . در اینجا باید این نکته مهم را افزود که منتسبین و اطرافیان و محارم و نزدیکان و خواص

پادشاه هم بد یا خوبشان بحساب پادشاه درمی آمده و الآن هم درمی آید .

بنده از روی کمال صدق و حسن عقیده عرض میکنم و خدا را بشهادت می طلبم که در این اظهارات جز خیر مملکت و صلاح حال و آینده مملکت چیزی در نظر ندارم و کاملاً معتقدم باینکه شخص شخیص اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی که فعلاً زیب تاج و تخت ایرانند متصف بمزایای اخلاقی و فضائل بسیاری هستند که هر یکی از آن مزایا و فضائل در حکم جواهر گرانبهائیست برای حفظ و صیانت مملکت ایران و حفظ مراتب اخلاقی و اجتماعی مملکت ایران .

احدی که خالی از غرض و مرض نباشد منکر آن نیست که اعلیحضرت اقدس همایونی شخصی است جوان ، فعال ، پر شور ، وطن دوست ، شریف ، خوش فکر ، باهوش ، پابند باصول اخلاقی و انسانی ، دارای قریحه و ذوق و اطلاعات وسیع نظامی و سیاسی ، بایکدنیا حسن نیت و فداکاری ، شجاع ، متین ، باصبر و حوصله در مواقع سختی و بحران ، بلند همت ، غیر مادی و با گذشت و این مزایا سعادت بزرگی است برای مملکت که باید خمیرمایه ترقی و تقدم بشود و همان نفوذ اخلاقی و روحی و روحانی ایشان بمنزله قوه محرکه این دستگاه باشد .

اشخاص و افراد متصدی کارهای دولتی می آیند و می روند . بد و خوب آنها محدود و در گذراست ولی مقام سلطنت مقام ثابتی است و محور اساس گردش کارهاست ، اگر ندای نکرده باین مقام مقدس لطمه ای وارد شود و فواید و منافع منتظر بدست نیاید ممکن است اساس کار برهم خورد و زیانهای بایران برسد که جبران آن اگر غیر ممکن باشد لااقل بنهایت درجه صعب و مشکل باشد . اشخاص غیرمسئول هر کس و در هر مقام باشند نباید از این مقام مقدس استفاده های ناشی از کوتاه بینی بکنند .

مقام سلطنت در حکم حریم مقدس است که افراد پلیدیّت بدنام حق پا گذاشتن آن حریم مقدس ندارند . مکرّر مشاهده شده است که بعضی اشخاص حقیر النفس کم ظرف خود خواه و کم وزن و مسخره و غیر جدی برای خود نمائی از نزدیکی و تقرب خود بمقام سلطنت ، نزد خودی و بیگانه چیزهایی گفته اند که در وهله اول بسیار غیر مهم بنظر میرسد ولی اگر بدقت بنگریم خود این امر ظاهر آبدون اهمیت چون بامقدس

ترین مقام حکومت ایران مرتبط است سبب مضار اخلاقی بسیار میشود .
این اشخاص اگر در حریم مقدس سلطنت راه بیابند و رخنه کنند از چند نظر
فوق العاده مضر است :

۱ - مقامی مقدس را ملوث میسازند و محوری را که بسیاری از مصالح کشور باید
بدور آن چرخ بزنند سست میکنند .

۲ - چون اینها بفرمایگی و تهی دستی خود واقفند و میدانند تصادف و اتفاق
آنها را به مقام بلندی نزدیک کرده خواهی نخواهی با طبقه غنی و شریف و خوش نام
مخالفتند که مبادا آنها با آن مقام نزدیک شوند و آنها را تحت الشعاع قرار دهند اینست
که دیده ایم در صدد تحقیر و تخفیف کسانی بوده اند که وزن و حیثیتی دارند و احتمال
داده اند ممکن است مقرب و نزدیک شوند و در این راه از هیچ چیز دریغ نمیدارند .

۳ - اشخاص آبرومند شریف دلسرد میشوند و خود را کنار میکشند. فی المثل
دراوائل سلطنت اعلیحضرت همایونی خود بنده مکرر می شنیدم که مثلاً چرا مرحوم
مؤتمن الملك (حسین پیرنیا) بدر بار نزدیک نمیشود یا در عداد مشاورین دربار سلطنتی
قرار نمیگیرد ، ولی در عمل غیر ممکن بود که فرضاً مؤتمن الملك با فلان دلقک بازاری
که تمام سرمایه او مسخرگی یا مثلاً قمار بازی و هرزگی است و قریحه او عبارت
از این است که مثلاً « کلون فلان سیرك » باشد یا « مسخره فلان سور و عروسی »
همکار حسین پیرنیا شمرده شود ولو همکار مادون و زیر دست او .

خلاصه بودن این اشخاص و لوبظا هر گفته شود جنایتی مرتکب نشده و نمیشوند
این مضار را در بر دارد که بنوبه خود مانند يك جنایت زیان آور است .

مقام و حریم سلطنت مقام شامخ و حریم مقدسی است که هر فرومایه ای نباید
بآن راه بیاید . يك مشت بی سرو پا و خبرچین هر ساعت نمیتوانند مزاحم دربار باشند
و وزارت دربار را يك نوع کافه فرض کنند بلکه رفت و آمد با آنجا باید تابع دقیقترین
حسابها باشد .

۴ - اُبّهت این مقام مقدس در نظر مردم ایالات و ولایات که قرنها مقام سلطنت را
مقدس و عطیه آسمانی شمرده اند کم میشود .

مقام شامخ سلطنت بواسطه همان علو و بلندی در حکم بنائی است که برز بر کوه بلندی واقع شده باشد و از این جهت همه چیز آن مورد توجه مردم است و در افکار و روحیات تمام طبقات مردم خواهی نخواهی تأثیر عمیق دارد بنابراین پاکی و پاکدامنی و فضیلت و تقوی و عقل و متانت و سادگی و بی پیرایگی همه رفت و آمد کنندگان بآن حریم، حتی باغبان و آشپز آن مقام هم، باید تابع حساب دقیقی باشد تا چه رسد بآنهائیکه بآن مقام نزدیکی خاصی دارند.

بطور خلاصه حاصل آنچه عرض شد اینست که دو چیز در درجه اول در نهایت اهمیت است و در اساس حیات و بقای ایران تأثیر فراوان دارد و آن دو یکی محکم ساختن اساس مشروطیت و حکومت ملی و سوق دادن انتخابات بمحور طبیعی آزاد و تهیه موجبات تکامل رشد اجتماعی مردم است و دیگری مصون داشتن مقام مقدس سلطنت است از هر شائبه‌ئی هر قدر ناچیز و کم اهمیت بنظر برسد.

اما راجع به کارهائیکه فعلاً در پیش داریم بعقیده بنده دو چیز مهمتر از همه است:

- ۱- اصلاحات اقتصادی که نقشه هفت ساله ضامن تحقق و اجرای آن خواهد بود و اصلاحات اقتصادی که بموقع خود مولد اصلاحات اجتماعی و اخلاقی بایستی بشود.
- ۲- برقراری سیاست خارجی روشن صریح بدون تذبذبی که در دنیای امروز در نهایت درجه از اهمیت است و هر اقدام دیگری بدون آن ب نتیجه سودمند نخواهد رسید.

چون سیاست خارجی در اجرای نقشه هفت ساله و مآلاً در هر اصلاح اجتماعی بمعنای وسیع هم کاملاً مؤثر است و بدون اتخاذ آن سیاست مثبت ممکن است اجرای نقشه هفت ساله دچار وقفه و تعطیل شود، آنرا در درجه اول ذکر میکنم:

سیاست خارجی
در یکصد و پنجاه سال اخیر یعنی از اوائل قرن نوزدهم میلادی که مقارن سالهای اول سلطنت فتحعلیشاه قاجار است دو سیاست مخالف معارض یکدیگر یعنی سیاست امپریالیسم روس و انگلیس از هر تقدم و ترقی

در ایران جلو گیری کرده اند و بدون مبالغه میتوان گفت که در ایران یکصد و پنجاه سال حتی یکروز ایران آزادی فکر و عمل بتمام معنی کلمه نداشته بلکه دائماً در نگرانی و تزلزل و سختی زندگی کرده است و انصاف اینست که باید به ثبات قدم و هوش و حزم و صبر و حوصله و مقاومت مثبت یا منفی ایران اعتراف کرد که در مقابل همه این شدائد و بلایا کاملاً بزانو در نیامده و از میدان در نرفته است.

روس و انگلیس

بطوریکه همه میدانیم ناپلئون بناپارت پس از تسلط بر مصر و دره نیل برای زبون ساختن حریف سرسخت و دشمن پابر جای آنروز فرانسه یعنی دولت انگلیس چاره ای اندیشید که در سیاست آسیائی انگلیس معارض شود و در هندوستان میدان عمل تازهئی ایجاد کند و راه اجرای این نقشه این بود که با حکومت تزاری روسیه همکاری کند و دولت ایران را حاضر و مجبور برای همکاری با خود نماید و از سر باز ایرانی که مخصوصاً در آن دوره بواسطه نزدیکی بعهد نادر شاه افشار هوای هندوستان را هنوز از سر دور نکرده بود استفاده ببرد. باین منظور با فرستادن هیئتهائی که معروفترین آنها هیئتی است بریاست ژنرال گاردان، در صدد انعقاد معاهده نظامی با ایران برآمد و معلمین فرانسوی برای تربیت قشون ایران گسیل داشت، ولی طولی نکشید که با انعقاد معاهده تیلسیت در سال ۱۸۰۷ میلادی بین ناپلئون از یک طرف و دولتین پروس و روسیه از طرف دیگر دست روسیه را در ایران آزاد گذاشت و در نتیجه اعتماد ایران را از فرانسه سلب کرد. ژنرال گاردان در ۱۸۰۹ بفرانسه برگشت و دولت انگلیس که تازه بوسیله کمپانی هند و انگلیس بر کشور هندوستان دست یافته بود از خواب بیدار شده با کمال احتیاط با استحکام موقعیت خود پرداخت و با ایران طرح دوستی ریخت و متوالیاً هیئتهائی بدربار ایران فرستاد. روسیه نیز بنوبه خود بر حرص و ولع افزوده وارد میدان شد و از آن تاریخ ایران هر روز بیشتر میدان رقابتهای سیاسی این دو دولت قهار و شمال و جنوب مملکت ایران دستخوش این دو سیاست متضاد شوم واقع گشت. ماحصل تاریخ این یکصد و پنجاه سال که الان هم ایران گرفتار آنست و شاید موقعیت فعلی دنیا مناسب باشد که بتوانیم گریبان خود را از چنگ این آفت بزرگ یعنی رقابت سیاسی این دو دولت بزرگ هذکور را سازیم اینست که دائماً دولت ایران

مواجهه با مشکلاتی بوده که این دودولت بوجود آورده‌اند و بطور فهرست این مشکلات و فشارها و زحمات مادی و معنوی و اخلاقی ذکر میشود:

دائماً دو دولت مذکور کوشیده‌اند که اشخاصی را فریفته خود ساخته و از راه وعده و وعید و رشوه دادن و ترساندن و تهیۀ موجبات گوناگون اشخاصی را بنفع خود و ضرورت برای خیانت بمملکت خود روی کار بیاورند یا از کار دور سازند. هر کس به پشتیبانی روسها دست در کار بوده مورد مزاحمۀ انگلیسها واقع میشده و هر که آلت اجرای مقاصد انگلستان بوده مورد بغض و کینه روسها میگردد و اگر احياناً اشخاصی امثال میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا تقی خان امیر کبیر و در سالهای اخیر شاهنشاه فقید رضا شاه پهلوی بنفع ایران قیام با اصلاحات میکردند مورد محاصره هر دو واقع میشدند و از میان میرفتند.

این دو دولت در تمام این مدت بطور مستقیم یا غیر مستقیم علنی و آشکار یا در پرده و خفاء در کارهای داخلی ایران دخل و تصرف میکردند، ایلات و قبائل را بانواع حیل بر میانگیزانده‌اند و اشخاصی را بفساد سوق میداده‌اند؛ بطوریکه از روی کمال تحقیق می‌توان گفت در این مدت یکصد و پنجاه سال دولتین، دو مکتب فساد و خیانت برای بار آوردن عمال سیاست پلید رقابت خود دایر داشتند و بدست خود ایرانیان در خرابی و انهدام خانۀ آنها کوشیده‌اند و با کمال تأسف هنوز هم بار می‌آورند و تا اوضاع ما بدین منوال باشد باز هم بار خواهند آمد و دست در کار خواهند بود. این عناصر خائن نه فقط مانند فوست جادوگر افسانه‌ای روح خود را در مقابل منافع مادی بشیطان فروخته‌اند بلکه جماعتی را هم فاسد و خراب ساخته و می‌سازند. از چیزهای مسلم در حالت روحی و اخلاقی مردم یکی اینست که مفاسد اخلاقی سریع-الانتشار تر و کثیر التأثير تر از فضائل است و عیناً مانند شیوع امراض ساریه است که فی‌المثل یکنفر مبتلای به وبا میتواند شهری و حتی مملکتی را مبتلا بمرض وبا کند در حالیکه گاهی يك شهر و يك ناحیه از معالجه و نجات یکنفر مبتلای بمرض وبا عاجز میماند. در اینجا است که انسان بی‌اختیار بقوه مقاومت و سرسختی و پایداری ایرانیان ایمان می‌آورد.

حال مملکت ایران این بوده که اگر کسی هم باحسن نیت وسلامت نفس ونوع دوستی و وطن خواهی وارد کار شده اقداماتش خنثی و بلااثر مانده و دیر یا زود ازپا درآمده است و بنا به گفته معروف: «هزار بنا در مقابل یکتا فرویران کن عاجز میمانند» پس حال بنائی که پشت سر او هزار نفر دست در کار خراب کردن باشند چه خواهد بود. حاصل آنکه روسیه تزاری از یکطرف دائماً مشغول مفسده جوئی بوده و هر روز که توانسته قدمی در راه توسعه امپراطوری خود و دست یافتن بر دریای آزاد و گرم خلیج فارس و بحر عمان و بالمال نزدیکی به هندوستان، برداشته. حکومت کمونیستی امروز آن مملکت هم همان سیاست شوم را بنحو شدید تر و مخوف تر تعقیب مینماید و بطریق علنی و وقیح سلب آسایش و امنیت صوری و معنوی از ملت صالح جوی ایران کرده هر روز بنحوی موجبات تزلزل فکرو بیچارگی مردم را تهیه دیده است که الآن هم بشکل اشاعه اخبار دروغ، تهدید، ایجاد رعب و وحشت، فاسد کردن مردم، ایجاد نا امنی در سرحدات، زور گوئی، عواملی که امروز با عبارت «جنگ اعصاب» تعبیر میشود، فشار، زیر بار تعهدات نرفتن، بوجود آوردن ستون پنجم، یشتیبانی از عناصر هنگامه جو، ترور، و امثال آن ادامه دارد.

دولت انگلیس در عین حالیکه کوشیده است از انقراض ایران بدست روسیه جلوگیری کند خود از طرف دیگر بنحوی سبب بدبختی و تأخر ایران بوده است و هیچوقت نخواسته است ایران دولتی مستقل بتمام معنی کلمه وقائم بالذات باشد و راه تقدم و ترقی بپوید بلکه میتوان باین عبارت تعبیر کرد که بهای حفظ ایران را از انقراض بدست روسیه این قرارداد داده که ایران بشکل دولت تحت الحمايه نیمه مستقلی در آید و حکم مصر را بعد از ۱۸۸۳ میلادی وقتنه اعرابی پاشا داشته باشد، و هیچوقت بمقام رشد و بلوغ سیاسی نرسد، و بحالت بدوی وایلی باقی بماند، و رؤسای ایلات و یکدسته مردم آلت دست و پست را به تهدید یا تشویق بین خوف و رجاء و رسانیدن بشغل و مقام، یا دور ساختن از شغل و مقام، بازیچه و آلت اجرای مقاصد خود قرار دهد و حیثیت اخلاقی و مادی و معنوی ایران را پائین بیاورد. بواسطه دوری ایران از دیای مغرب و وضعیت جغرافیائی و محصور بودن به همسایگانی که درجه زندگی آنها

پست‌تر و سطح فکری آنها دانی‌تر از ایرانیها بوده (از قبیل افغانستان - بلوچستان - ترکیه - اخال و ترکمنستان روسیه - عراق)، ایران هیچوقت در این مدت نتوانسته است راه پیشرفتی بدست آورد و خواهی نخواهی اسیر اوضاع و احوال محیطی و دستخوش این دوسیاست شوم بوده است.

حوادث و وقایع تاریخی این دوره از قبیل: معاهدات گوناگون با دولتین، جنگهای با روسیه، معاهده گلستان و متعاقب آن معاهده ترکمن‌چای، جنگهای هرات و جدا ساختن آن قسمت از خراسان، تاخت و تازهای ترکمانان و ازبکها و خوانین تاجیکستان و عصیان آنها و بالاخره مجزا شدن آن حدود از ایران، تعیین حدود، قضایای مربوط به بحر خزر و خلیج فارس، دلبستگی مخصوص سلاطین قاجاریه بحکومت تزاری، تسلط برقزاقخانه و فرمانروائی صاحب منصبان روسی بر آن اداره که در واقع يك نوع قوه مجریه روس بشمار میرفت، نهضت مشروطه ایران، زرد خوردهای آن، قرارداد ۱۹۰۷ بین دولتین روس و انگلیس و تقسیم ایران بنواحی شمالی و شمال شرقی تحت سلطه و نفوذ روسها و نواحی جنوب و جنوب شرقی تحت سلطه و نفوذ انگلیسها، موضوع مهاجرت و حوادث ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶، کشمکشهای امتیازات خط آهن و معادن و تنباکو و قرضه‌های سلاطین قاجاریه، از میان رفتن نابودی رجال مصلحی امثال میرزا تقی خان امیرکبیر، تشویق اختلافات مذهبی، ترغیب به تعصبات جاهلانه و امثال آن همه و همه فصول غم‌انگیز همین رقابت و کشمکش بین دولتین است. حاصل آنکه دولتین مذکور در طی مدت یکصد و پنجاه سال هر يك میخواستند بنحوی نفوذ خود را در ایران زیاد کرده و مانع پیشرفت نظریات دیگری گردند و در راه وصول باین هدف هر وسیله‌ای را مشروع و صواب شمرده‌اند؛ اینست که کشور ایران در این مدت نتوانسته است - با وجود آنکه افراد آن با هوش و مستعد و صاحب قریحه و زحمتکش و صبورند - به ترقیات و موفقیت‌های لازم در شئون مختلف اجتماعی نائل گردد.

از این دو دولت رقیب، دولت روسیه همیشه جنبه تعرض داشته و اهتمام او در این بوده است که موجبات نزدیک شدن بدریای آزاد یعنی خلیج فارس و بحر عمان را

بدست آورد. نتیجه این تعرضات این شد که پس از دو جنگ با ایران بموجب **معاهده کلبستان** در سال ۱۸۱۳ و **معاهده ترکمن چای** در سال ۱۸۲۸، دولت ایران ایالات قفقاز خود را تا حدود رود ارس از دست داد و نیز بتدریج از سال ۱۸۳۷ تا ۱۸۸۴ دولت ایران نفوذ و حاکمیت و قیمومت خود را در تمام ایالات شرق و شمال شرق خراسان از بندر گرسناوسک تا ترکمن صحرا از دست داد و همه آن قسمت‌ها جزو امپراطوری روسیه شد. دولت انگلیس همیشه جنبه تدافعی یعنی همیشه سعی داشته است با پشتیبانی از دولت ایران سپری در مقابل روسها ایجاد نماید ولی چون قوی شدن ایران و تقدیم و ترقی ایران ممکن بود برای خود آنها یعنی هندوستان خطری ایجاد نماید لذا میل نداشتند ایران بترقیات اجتماعی که شایستگی آنرا دارد موفق گردد بلکه بیشتر مایل بودند دولتی ضعیف در ایران وجود داشته باشد و بدون آنکه خطری برای پیشرفت نظریات آنها در هندوستان ایجاد نماید سپری در مقابل روسها باشد. در این مدت یکصد و پنجاه سال با وجود تحولات مهمی که در روسیه پیش آمده که مهمترین آنها انقراض امپراطوری تزاری و جانشینی حکومت کمونیستی است معذک سیاست مزبور و رقابت با انگلستان همواره وجود داشته و فقط شکل و عنوان و نحوه تعبیر آن تغییر کرده است.

ایران و آلمان در اینجا این فکر پیدا میشود که آیا ممکن است دولت قوی ثالثی را که جنبه بین‌المللی مهمی داشته باشد و ضمناً در موقعیت سیاسی ما ذینفع و مؤثر باشد علائقی بایران و مسائل مربوط بآن پیدا کند که معدل بین آن دو قوه باشد و از افراط و تندروری دولتین جلوگیری کند تا مجال بیشتری پیدا کنیم و فارغ البال تر بکار عمران و اصلاح کشور خود بپردازیم. چون بتاریخ صدسال اخیر ایران بنگریم می‌بینیم گاهی این فکر پیدا شده و حتی قدمهایی برای تحقق آن برداشته شده است.

ناصرالدین شاه قاجار بعد از غلبه پروس بر فرانسه در ۱۸۷۰ میلادی و تشکیل امپراطوری آلمان و اعتلاء نام آلمان و اهمیت آن مملکت در سیاست بین‌المللی که خود شاه در مسافرت باروفا مشاهده کرده بود با تلقین بعضی از اشخاص بصیر ب فکر آن

افتاد که آلمان را در سیاست ایران وارد کند که در مواقع لازم یکنوع معدلی باشد و البته اگر رجال کار آزموده امین پخته‌ئی میداشت و خود او اسیر بوالهوسیه و عیاشیه نبود و اساس زندگی خود را در سیاست روزمره و طفره و تعلل قرار نداده بود ممکن بود این نقشه عملی شود. حاصل آنکه ناصرالدین شاه در دوره سلطنت قیصر ویلهلم اول و صدارت پرنس بیسمارک مرحوم علی قلیخان مخبرالدوله را که در آن وقت دوپسرش مرحوم مرتضی قلیخان صنیع الدوله و جناب آقای مهدی قلیخان مخبر السلطنه در آلمان تحصیل میکردند محرمانه مأمور این مذاکره کرد. مرحوم علی قلیخان مخبرالدوله مرد معتمد فهمیده مملکت دوستی بود، او بعنوان دیدن از دوپسرش بآلمان رفت و در برلن سه ملاقات از بیسمارک بعمل آورد. ملاقات اول ملاقات مختصر چند دقیقه‌ئی بود و ملاقات دوم سه ربع ساعت بطول انجامید و ملاقات سوم ملاقات مختصری بود قبل از حرکت بطرف ایران. در ملاقات اول فکر ناصرالدین شاه را که مایل است مناسبات بیشتری بین دولت آلمان و ایران پیدا شود به بیسمارک عرضه داشت. بیسمارک جواب داد من بامتخصصین خود مشاوره نموده بعد از کسب اطلاعات کافی جواب خواهم گفت. چند روز بعد در ملاقات دوم جوابی داد که حاصل جواب اینست که بدبختی ایران در داخله مملکت و بدست مردم خود مملکت تهیه میشود. مملکت ایران يك ثلث آن عبارت اند از مردم ایل نشین مسلح که رؤسای آنها آلت دست روس و انگلیس هستند و بساز آنها میرقصند و آلت اجرای مقاصد آنها میشوند. این دو دولت در بین مردم شهر نشین مخصوصاً پایتخت هم یکدسته آلت دست دارند که از آنها تقویت و پشتیبانی میکنند و آنها را بیول و مقام میرسانند. آنها هم در مقابل، مجری منویات روس و انگلیس واقع میشوند. حکومت مرکزی بواسطه اثر شوم همین عناصر خائن زیبون و ناتوان است. برای این کار باید حکومت مرکزی قوی شود. حکومت مرکزی قوی متوقف بداشتن قوه مجریه و سرباز است - سرباز خوب صاحب منصب لازم دارد. دولت ایران برای برقرار کردن نظم و ایجاد حکومت قوی مرکزی محتاج به پنجاه هزار نفر سرباز است ولی پنجاه هزار نفر سرباز تربیت شده رشید مثل سرباز پروس. و اما راجع به مداخله آلمان در کارهای ایران، من صاف و صریح میگویم

که اگر شما انتظار داشته باشید که سیاست ایران عامل مهمی در سیاست آلمان محسوب شود انتظار بی جایی است، باین معنی که دولت آلمان برای خاطر ایران با روس و انگلیس نخواهد جنگید. تنها کاری که ما میتوانیم بکنیم اینست که روابط خود را با ایران زیادتر کنیم - دادوستد تجارتی بیشتری داشته باشیم - روابط فرهنگی پیدا کنیم - در بعضی از نقاط ایران کنسولگری باز کنیم و در مواقع لزوم و مواجهه با مشکلات تاهر اندازه مقدور باشد در مجامع بین المللی بایران مساعدت کرده و از منافع آن مدافعه کنیم؛ ولی عامل بسیار مهم، ایجاد حکومت قوی مرکزی است و چون قدم اول تربیت صاحب منصب است من حاضر م چند نفر معلم نظام باختیار دولت ایران بگذارم. این ملاقات دوم که قریب سه ربع ساعت طول کشید جلب توجه دولت انگلیس و روس را کرد و در پی تحقیق بر آمدند زیرا در آن وقت بیسمارک با داشتن معاونین متعدد مستبعد بنظر میرسید که بوزیر دولتی که صورته مناسبات زیادی با آلمان نداشت سه ربع ساعت وقت بدهد و بالاخره یکی از ایرانیان که مقام رسمی داشت این مذاکرات را بانگلیسها خبر داد! ملاقات سوم که ملاقات وداعی بود چند دقیقه بیشتر طول نکشید.

بهر حال سه نفر معلم نظام آلمانی بایران آمدند و آقای حاج مخبر السلطنه بسمت مترجمی آنها بایران برگشت و در مدرسه دارالفنون کلاسی برای تدریس زبان آلمانی باز شد و حاج مخبر السلطنه در آن کلاس آلمانی تعلیم میداد. ولی از طرفی ناصرالدین شاه مرد علاقمند بکارهای اساسی نبود و از طرف دیگر بیسمارک طولی نکشید که دلسرد شد زیرا در مسافرت بعدی ناصرالدین شاه؛ همراهان او را دید که حتی با جواهر فروشان و کسبه بست و بند کردند که شاه را بمغازه های آنها ببرند که جنس آنها را بقیمت کزاف بخرد و در مقابل حق دلالتی بگیرند. و نیز مشاهده کرد که درباریان همه باهم نفاق و جنگ و جدال دارند، بهر هرزگی و عمل قبیحی تن در میدهند و باضافه خود ناصرالدین شاه غرق در شهوت و هوی و هوس است. و معروف است که بیسمارک اظهار یأس نموده میگوید: مملکتی که در آن قبح از قباح ت پرود و شغل و شرف باهم ملازمه نداشته باشد انتظار ترقی و تقدم از آن ملت خطاست.

(دوسیۀ تفصیلی این قضیه نزد جناب آقای حاج مخبر السلطنه محفوظ است).

دفعۀ دومی که ایرانیها باین فکر افتادند که قوۀ سومی از قوای مهم دنیا را دست در کار ایران بکنند در دورۀ جنگ عمومی اول بود که جماعتی از وطن دوستان ایران که رئیس آنها مرحوم مستوفی الممالک محسوب میشد از قبیل مرحوم سید حسن مدرس، مرحوم محمد علی فرزین، مرحوم سید محمد رضا مساوات، مرحوم میرزا سلیمانخان میکده، مرحوم یار محمد خان سردار کل، مرحوم کلنل محمد تقی خان، سر تیپ حبیب الله خان شیبانی و امثال آنها، از تهران هجرت نموده قوای ژاندارمری را با خود همدست کردند و برضد انگلیس و روس با دولت آلمان طرح ائتفاق ریختند و اساس فکری آنها همین بود.

در دورۀ جنگ عمومی دوم با آنکه عملاً هیچ اقدامی در این زمینه نشد و مرحوم رضاشاه کاملاً مواظب بود که حفظ بی طرفی ایران بعمل آید، ولی تمایل اخلاقی خاص مردم ایران نسبت به آلمان یک نوع انعکاس احساسات درونی آنها بود که دشمن دشمن را دوست میداشتند، یعنی چون از روس و انگلیس انواع صدمات و لطومات و تحقیرها و توهینها و زیانهای مادی و معنوی دیده بودند در این موقع که آلمان برضد آنها قیام کرده بود بحکم همان احساسات نهفته، مایل بودند آلمان غالب شود بلکه در آینده فشار دولّتين روس و انگلیس کم بشود و دولت آلمان معدلی بین آن دو قوه گردد. البته این احساسات را نه تصدیق میکنم نه تکذیب، یعنی فعلاً درصدد بحث در آن نیستم که این احساسات و تمایلات خطا بوده است یا صواب بلکه مقصود فقط بیان احساسات مردم ایران است.

مرحوم رضاشاه یکی از نوادری است که عمیقانه باین سیاست متوجه گردیده بود و سعی داشت فصل تازه ای در اوضاع اجتماعی و سیاست ایران بوجود آورد. مرحوم رضا شاه در تمام مدت

سیاست
رضاشاه فقید

سلطنت خود دقیقاً مواظب بود که ارتباط ایرانیان غیرمسئول سیاست باز را با سفارتخانه های خارجی قطع کند و در این راه از هیچ قسم مجازات شدیدی مضایقه نمی کرد، زیرا با فکر عمیق و قوۀ تشخیص صائبی که داشت بخوبی دانسته بود که

خطر بزرگ ایران همیشه از ناحیه بعضی افراد شیاد خیانت پیشه بوده که آلت اجرای نقشه های شوم خارجیان شده اند .

اضافه بر این مرحوم رضاشاه بعد از تسلط کامل بر احوال و اوضاع بفکر آن بود که راه عملی پیدا کند که ایران از خطر دو دولت نجات یابد و تحول اساسی در اوضاع پیدا شود . مسافرت به ترکیه و مذاکرات دوستانه با مرحوم مصطفی کمال آتاتورک که او هم در فکر ایجاد اوضاعی بود که آینده ترکیه را بیشتر و بهتر ضمانت کند و منظور از نظر اشتراك منافع با ایران و مواجهه دو مملکت با یک نوع مشکلات و شباهت ادوار گذشته ترکیه با ایران و خطرات محتمل آینده که هر دو مملکت در معرض آن مخاطرات هستند همه ایجاب کرد که دولتين ترکیه و ایران طرح همکاری و حسن مفاهمه با یکدیگر بریزند . حل مشکلات سرحدی با ترکیه و عراق و افغانستان - پاکت سعد آباد - ایجاد مناسبات با مصر - ازدیاد روابط تجارتي و اقتصادی با آلمان و ایتالیا - همه تا اندازه ای با رعایت اصل مذکور انجام یافت و یکی از دلائل مخالفت شدید روس و انگلیس متفقاً با این مرد وطن دوست بزرگ و بهانه جوئی برای اشغال ایران و یافشاری برای اینکه اعلیحضرت مجبور باستعفاء بشود و جلای وطن بکند - و معامله با او در مدت هجرت او از مملکت - همه یک نوع تصفیه حساب همین چیزها بود؛ زیرا بخوبی تشخیص داده بودند که رضاشاه مرد وطن پرست فعال غیور با عقل و تدبیری است و با هر تفوق خارجی در مملکت ایران مخالف است .

ایران و آمریکا
استخدام دوم دکتر میلیسپو بعد از استعفای مرحوم رضا شاه و کوشش در نزدیک شدن با آمریکا از ناحیه وطن دوستان ایران نیز قسمت معظم آن متکی بهمین اصل است - حالاهم آنهایی که نزدیکی و دوستی امریکارا با ایران مفید می شمارند و میل دارند با وضع آبرومندی امریکا در کارهای ایران نظر مساعد پیدا کند ناظر بهمین موضوع هستند . مسئله چشمداشت کمک نظامی یا قرضه از بانک بین المللی یا جلب سرمایه داران امریکائی در اجرای نقشه هفت ساله ، همه در درجه دوم از اهمیت است و اساس همان برقراری روابط دوستانه عمیقی است که امریکا بتواند در رقابت سیاسی دولتين روس و انگلیس در آینده معدل واقع شود .

نظر به مقتضیات امروزی دنیا و شاخصیت بین‌المللی مهم امریکا و وضعیت دقیق استراتژیک ایران که در حکم پل ارتباط مهمی است بین حوزه بحرالروم و اقیانوس هند و دول آسیا، دولت امریکا با اهمیت جغرافیائی ایران واقف و دوستی ایران را استقبال میکند بشرط آنکه ما سیاست صریح و روشنی اتخاذ کنیم و اگر این دوستی برقرار شود کمک نظامی و قرضه یا جلب سرمایه‌های امریکائی بخودی خود متوجه ایران خواهد شد. در اینجا است که مخصوصاً می‌بینیم دولتین انگلیس و روس با همه مغایرتهای اساسی و اصولی که بایکدیگر دارند در این موضوع، منتهی جداگانه و هر یک بطریقه و روش مخصوص بخود، کاملاً مخالف نزدیکی ایران با امریکا هستند و هر روز در موارد مختلف شواهد این امر را مشاهده میکنیم. روسیه که سودای تسلط بر کره ارض را در سر می‌پروراند و امریکا را قویترین معارض خود می‌بیند بدیهی است که بطور صریح و علنی دشمن سرسخت امریکا است از یک طریق مایل بدوستی امریکا و ایران نیست؛ و انگلستان با همه اتحاد و اتفاق نظامی و سیاسی که برای دفاع از تمدن انگلو-ساکسونی با امریکا دارد نیز بطریق دیگری و با زبردستی مخصوصی نمیخواهد امریکا در کارهای ایران ذینفع بشود و ریشه پیدا کند؛ اینست که خار راه هر اصلاحی شده روز بروز بیشتر ملت ایران را آزرده میسازد. سبک و روش روسها آنقدر بطوریک آهنگ تکرار شده که دیگر هر طفل خردسالی به چگونگی آن واقف است؛ ایجاد وحشت و اضطراب، ایجاد ناامنی، اختلالات سرحدی، تحریک مردم، دامن زدن به آتش ناراضیتی، ایجاد مشکلات اقتصادی، سرگردانی از همراه و بهر اندازه‌ئی که بتوانند، تبلیغات شوم و مضر در سرحدات و داخله ولایات از راه حزب توده و مطبوعات و شب‌نامه‌ها و روزنامه‌های اجیر و رادیوهای سری و غیرسری، جنگ اعصاب و امثال آن ...

کسانیکه گاهی دم از ارفاق با روسها و مماشات و ارضاء خاطر آنها و امثال آن میزنند با اساس کار روسها واقف نیستند. روسیه بحکم جبر در جاده‌ئی افتاده که هیچ قسم مدارا و مماثاتی با آن دولت مقدور نیست و روسیه را بهیچ طریق نمیتوان راضی و قانع کرد. فی‌المثل و برفرض محال اگر نه دهم ایران هم برای ارفاق با آنها واگذار شود بشرط آنکه ما را در یک عشر از خاک ایران فی‌المثل در صحرای کرمان و بلوچستان

راحت بگذارند بطور قطع به عهد خود وفا نخواهند کرد و تايكسره مارا نيست و نابود
 نكنند دست بردار نيستند. هر وقت بتوانند و اوضاع عمومي دنيا اجازه بدهد و مانعي
 نبينند بايران حمله خواهند كرد و جميع افراد طبقه متنور مملكت را اعدام خواهند
 نمود و حتى توده مردم مملكت را بصحاري روسيه خواهند فرستاد و بجاي آنها جماعتي را
 بايران سوق خواهند داد و تا موقعي هم كه نتوانند همين جنگهاي عصبى را ادامه ميدهند.
 البته مقصود بنده اين نيست كه آنها را بمبارزه بطلبيم و تحريك كنيم ، بلكه
 مقصود اين است كه متنبه و هوشيار باشيم و بدانيم كه باروسيه ارفاق و مدارا ثمرى
 ندارد و بايد با كمال صبر و شكيبائى با مشكلات مبارزه كنيم ...

اما روش و سبك انگليسيها مخفى تر است و در پرده تر. با حفظ ظواهر بي طرفى و حق
 بجانبى و بارنگهاي گوناگون بدست يك عده عمال قديم و جديد خود - و گماشتن آن
 اشخاص در كارهاي حساس مملكت منتهى در پرده و با پشت هم اندازى - ايجاد معطلى
 و سرگردانى - خار موانع در راه اجراى اصلاحات اقتصادى و اجتماعى گذاشتن - ايجاد
 نفاق و دسته بندى - نشر مقالات مضر بدست هاي غير مرئى در مطبوعات انگلستان و اروپا
 و امريكا و ايران - نزديك شدن به توده و مردم احمق - تشويق خرافات و كهنه پرستى و
 عقائد موهوم - برانگيزاندن تعصبات جاهلانه بنام شرع و ديانت - در حاليكه روح
 شريعت مقدس اسلام از اين اباطيل بيزار است - نقادى - بدگوئى - آخوندبازى و امثال
 آن . . . و همه اين كارها بدست معدودى عناصر غير مسؤول سياست باز است و گاهى
 بدست عده ئى كه در كارهاي دولتى وارد هستند .

يك عده مردمى در ايران هستند كه به حد افراط هم از حكومت انگليس
 مى ترسند و هم مردم را مى ترسانند. اينها بطورى مرعوب و مسحور شده اند كه اگر فى المثل
 زلزله ئى هم در مملكت انگلستان واقع شود و شهرهائى را خراب كند بعيد نيست خود
 انگليسيها را موجد و موجب آن زلزله بشمارند و بگويند به حكمت و دليل مخصوصى
 كه عقل عادى بشرى عاجز از فهم آنست آن زلزله را ايجاد کرده اند. اينها عقل انگليسى
 را سرحد عقل بشرى ميشمارند و معصوم از خطا و اشتباه ميشمارند . جماعتي هستند
 كه چند پشت نو كرى اينها را کرده اند و يك قسم روح خانه زادى در آنها ايجاد

شده است. جماعت دیگر مقام و ترقی خود را مدیون به آنها میدانند و اینها از جاسوسی و بکار بستن نقشه های آنها برای حفظ مقام خود از هیچ عملی روگردان نیستند. اگر حکومت قوی مرکزی روی کار بیاید یعنی يك عده صدنفری که عبارت باشند از ده بیست نفر وزیر و متصدی مشاغل مهم دولتی و اقتصادی و اکثریت پارلمانی صالحی و اعلیحضرت اقدس همایونی کاملاً از آنها پشتیبانی کنند، اول وظیفه آنها آنست که مانند مرحوم رضاشاه پای عناصر غیرمسئول و آماتورهای پلید سیاست را از هر صنف و هر طبقه ای باشند از سفارتخانه های خارجی قطع کنند.

ازوم نزدیکی با آمریکا

مقصود از همه این مقدمات مفصل اینست که بعقیده بنده امروز سیاست ایران مقتضی است که بهر لمی هست با آمریکا نزدیک شود و امریکارا در ایران - با اهمیت استراتژیک و جغرافیائی و اقتصادی و منابع ثروت طبیعی از قبیل نفت و غیره که واجد است - داخل در روابط اقتصادی و سیاسی کنند و ذینفع سازند. هرگاه این کار انجام شود کار بزرگی است و در آینده میتوانیم مطمئن باشیم که این دولت معدّلی بین دو دولت روس و انگلیس واقع شود و ایران بتواند بجاده ترقی مادی و معنوی سوق داده شود. اگر خدای نکرده این فرصت از دست برود شاید باز سالها طول بکشد تا فرصت مناسبی بدست بیاید. بدیهی است دولّتین روس و انگلیس آنچه لازمه سعی و کوشش است از تحقق این نقشه جلوگیری خواهند کرد و هر کس را عامل این فکر یابند منفور خواهند داشت و اگر بتوانند خواهند کوشید او را از صحنه کار و سیاست ایران خارج سازند.

بطور خلاصه سیاست خارجی ما در حالیکه باید سیاست صلح طلبانه و با احتیاطی باشد و با همه از در آشتی و حسن مناسبات در بیائیم، ولی باید اساس استقلال خود را مستحکم سازیم و راه ترقی و تقدم را باز کنیم و آن دخیل دادن دولت ثالثی است در کارهای ایران که امروز جز دولت امریکا دولت دیگری واجد شروط کافی نیست. در عین حال باید همیشه این نکته را نصب العین داشت که خارجی هر که باشد خارجی است و در حالیکه ایران بنا بمقتضیات زمان و وضعیات فعلی دنیا میبایست دوستی کامل دولت امریکا را جلب کند باید با کمال احتیاط دائماً مواظب اوضاع و

احوال عمومی دنیا باشد و بداند که کار مملکت ایران باید بدست خود ایرانی اصلاح شود. بعقیده بنده حکومت انگلیس حکومت عاقلی است - همینکه به بیند ما در این سیاست موفق میشویم برای اینکه از معر که دور نباشد خود آن دولت هم وارد يك نوع همکاری خواهد شد و خواهد کوشید که در طی اجرای این مرام منافع انگلیس هم بنحو ممکن و مقدور محفوظ بماند و البته سبک سیاست امروزی خود را تغییر خواهد داد. تابحال در این زمینه کم کار شده حالا هم کم کار میشود و بیشتر وقت اولیای امور هدر میروند و هر روز در اطراف مسائلی که در درجه دوم و سوم اهمیت است مشاغر و غوغائی پیا میشود و مردم بیشتر از پیشتر از هم دور و عامه مردم بیشتر دل سرد و مأیوس می شوند. تجربه این چند ساله دوره سلطنت اعلیحضرت اقدس شهر یاری نشان میدهد که قسمت معظم وقت و قوه هیئت دولت و مجلس و مردم صرف همین قبیل مشاجرات بدون فائده و یا مضر شده روز بروز تخم نفاق و بدبینی و سوءظن بین مردم و دولت یدش از پیش کاشته شده و قدمهای اساسی در جاده اصلاحات - با این همه صحبتی که در اطراف اصلاحات شده - برداشته نشده است و سیاست خارجی صریح و روشن خالی از تذبذبی اتخاذ نگردیده است - مشکلات ما و خارجیان حل نشده است و همه کارها معوق مانده است تا آنجا که میتوان گفت که الآن در سردوراهی عجیب و غریبی واقع شده ایم که اگر وقت را بیش از این از دست بدهیم ممکن است دچار خسارات جبران ناپذیر بشویم. باید در سر این دوراهی یاتن در دهیم که خدای نکرده حکم مملکت چین امروزی را پیدا کنیم و یا باید مانند ترکها سیاست روشن و صریحی اتخاذ کنیم.

اصلاحات اقتصادی

البته با نقشه هائیکه برای اصلاحات اقتصادی و عمرانی و آبادی مملکت و بکار انداختن منابع ثروت ملی و بهتر ساختن وسایل تولید، مطالعاتیکه متخصصین فنی بعمل آورده و گزارشهای

حفظی که تهیه دیده اند روا نیست که بنده با عدم اطلاعات کافی از جزئیات و دقائق مسائل مربوط باقتصاد در این موضوع اظهار عقیده خاصی بکنم مگر در مسائل عمومی و کلی که بطور مستقیم یا غیر مستقیم در عملی ساختن این نقشه ها مؤثر خواهد بود. مثلاً بطوریکه در صفحات گذشته عرض شد نقشه و طرح هر قدر صحیح و کامل باشد مادام

که حکومت مرکزی قوی و مسلط بر اوضاع نباشد و افراد یا کدامن و پاك نیت روی کار نباشند کالعدم است و هیچ فایده عملی بر آن مترتب نخواهد شد و عوامل داخلی و خارجی نخواهند گذاشت این نقشه ها عملی شود.

در اینجا باید در نظر داشت که دولت روسیه بحکم اصل کلی که ویرانی وعدم عمران ایران را طالب است میخواهد مردم ایران در پریشانی بسر ببرند و نارضایتی بیشتر شود و بالمال بطور جبر و اضطراب مردم بانقلاب کشانده شوند و در انقلاب و عصیان و قیام مردم سرگردان بدست عناصر منتسب بستون پنجم موفقیت حاصل کنند. حکومت انگلیس هم نه بشدت دولت روس بلکه، بطور ملایم تر و بعلت دیگر نجات و موفقیت ورستگاری ایران را طالب نیست زیرا نفس این فقر و فاقه مردم شاید حکومت ایران را ملایم تر و حاضر تر کند که بواسطه شدت احتیاج مالی موضوع نفت را بیشتر مطابق منافع کمپانی حل کنند و زودتر حکومت ایران را مجبور به عقد قراردادی کنند که از همه جهت منافع انگلستان محفوظ بماند. قطع نظر از آنکه در ذینفع شدن و ریشه پیدا کردن امریکا نیز بطوریکه قبلاً عرض شد نارضی هستند. البته شاید نخواهند کار اقتصادی ایران بجائی برسد که منجر به انقلاب و عصیان شود ولی از طرفی هم نمیخواهند ملت ایران رمق و قوت حسابی پیدا کند و خود را از حکومت انگلیس بی نیاز بشمارد.

واضح است که اجرای این نقشه ها باید بدست اشخاص بعمل
مبارزه
 آید و اگر تفتیش دقیق در کار نباشد و بد کار و خائن و استفاده جو
با فساد
 بمجازات شدید نرسند و عبرت سایرین نگردند، همه نقشه ها

بهانه ای خواهد شد برای استفاده يك عده خود خواه و منفعت جو که از طرفی مبالغ هنگفتی بنام حقوق و فوق العاده و خرج سفر و خرج اتومبیل و مخارج بازرسی و مصارف مطالعه در داخله و خارجه و بهانه های دیگر ببرند و از طرف دیگر با استفاده های نامشروع بیردازند و منافع کثیر مملکتی را فدای منافع جزئی شخصی نمایند.

نیت پاك اعلی حضرت اقدس همایونی متوجه مبارزه بر ضد فساد و دزدی و قاچاق

و استفاده‌های نامشروع افراد غیر صالح است، چرا و بچه علت این امر بحریان نمی‌افتد و این نیت پاك بمنصه شهود نمیرسد معلوم نیست. امروز کارر شوه دادن و رشوه گرفتن بدرجه‌ای رسیده که اگر اوضاع بهمین منوال ادامه بیابد و داد گستری و قوای مجریه مملکت اقدام سریع شدید نکنند، رشته بکلی از هم خواهد گسیخت. بدون مبالغه چند مقابل مالیاتی که از مردم گرفته میشود تعدی و اجحاف میشود. باز عرض میکنم باستثناء نباید ناظر بود، خود بنده از روی کمال عقیده و ایمان به تقوی و فضیلت و پاکدامنی یکعده از هموطنان شریف خود مؤمن و موقن هستم که عقیف هستند و بقوت لایموت قناعت نموده خود را با استفاده‌های نامشروع آلوده نمیسازند ولی انصاف میطلبم که آیا اکثریت اعضاء و کارمندان دولت و ادارات همینطور هستند؟

در نتیجه این وضع خواهی نخواهی روحیه مردم ایران از یکطرف و کارکنان آلوده ادارات دولتی از طرف دیگر بشکلی درآمده که حقیقه میتوان باین عبارت تعبیر کرد که مردم خود و عمال دولت را مثل دو دسته ضد یکدیگر و متحارب می‌شمارند و در اعماق ذهن خود حالت مردمی را دارند که در جنگ و ستیز و نزاع و زد و خورد باشند. این جنگ بین اکثریت عظیم مردم است با اقلیتی بنام «کارکنان دولت» باین فرق که این اقلیت مسلح و مجهز به آلات و ادوات جنگ و حمله باشند و آن اکثریت عظیم غیر مسلح و بدون وسائل کافی و بدون دفاع. تا کتیک این جنگ را هم میتوان گفت اینست که اقلیت مسلح میکوشد بهر طریقه‌ای هست بیشتر از آنها پول بگیرد و زندگی و معاش آنها را از بین ببرد، اکثریت غیر مسلح هم سعی دارد بهر حیل و راهی هست از ادای آنچه از او می‌طلبند سرباز زند و حتی همان مالیات مقرر را هم نپردازد. باندازه‌ای اطمینان و اعتماد این دو دسته نسبت بیکدیگر کم شده و سوء ظن و بدگمانی زیاد شده که وحشت آور است و همه در مواقع مخصوصی مخصوصاً درجه بغض و کینه توده مردم را نسبت به ادارات دولتی دیده‌ایم که از مثال‌های بارز آن روز ۱۷ آذر است در ریاست وزرائی آقای احمد قوام، و نیز وجاهت ملی پیدا کردن هر منفی‌بافی که بعمال دولت بد بگوید و از حکومت نقادی کند.

يك عده در این سالهای اخیر باین مطلب پی برده‌اند و روحیه مردم را تشخیص

داده اند و آن اینست که بدون اینکه دست بالا بزنند و وارد میدان کار شوند آنچه میگویند عملی کنند؛ بدگوئی بدولت و نقادی شدید و حمله بدوائر دولتی و عمال حکومت، و منفی بافی را شعار خود ساخته اند و بدون آنکه مردم آنها را بشناسند یا حتی عده ای را که هویتشان و خود خواهیشان بر مردم آشکار است صرفاً از نظر آنکه نغمهٔ بدگوئی بعمل دولت بگوش مردم خوش میآید بآنها میگردند. عامهٔ مردم اسیر احساسات هستند و غالباً از منطق دورند و عاجزند از اینکه با خونسردی راه حلی پیدا کنند و بفهمند که این نقادیها بالاخره حرف است و برای مردم فایده‌ای ندارد و با حرف شکم گرسنه و بدن عریان را نمیتوان سیر و پوشیده داشت. مقصود آنست که متوازی با بکار بستن اصلاحات اقتصادی و عمرانی باید مبارزه شدید بر ضد دزدی و ناپاکی بعمل آید.

مثلی است که الخائن خائف - خیانت پیشه جبان است و بدکار میترسد. اگر دولت همینقدر نشان بدهد که دست بمبارزهٔ ضد دزدی زده است بخودی خود یکدسته بدکار و رشوه خوار مرعوب میشوند و سبک کار خود را عوض میکنند - باید مجازاتهای شدید که در نفس قوانین فعلی مملکت پیش بینی شده است اجرا گردد. فلان هیاوی قاچان یا دزدی و اختلاس یا ارتشاء راه میافتد، میگویند، مینویسند، داد میزنند، مستنطق میفرستند، تحقیق میکنند، دوسیه درست میشود.... و یکدفعه همه هیاوها میخوابد بدون آنکه معلوم شود حقیقت امر چه بوده. مردم حق دارند بدین و ظنین شوند که اگر دروغ و تهمت بوده چرا دروغگو و تهمت زن تعقیب نمیشود و اگر راست بوده چرا دزد بمجازات نرسیده است. با کارهای ملی و عمومی نمیتوان شوخی و مسامحه کرد چه بالاخره تار و پود زندگی ملی و عمومی بیاد داده خواهد شد و وقتی پشیمان خواهیم شد که دیگر پشیمانی سودی نخواهد داشت و دردی دوا نخواهد کرد.

از کلیاتی که تذکرش مفید بنظر میرسد این است که عوامل اساسی اقتصاد ایران محکم است زیرا ایران از غالب دول خاور میانه بالقوه ثروتمندتر و مستعدتر است منتها بالفعل از آن استفاده

**استواری اساس
اقتصادی**

نبرده ایم و هنوز هم نمی بریم. عوامل عمران و آبادی جدا جدا در مملکت موجود است

ولی عوامل تنظیم و ترتیب ناقص است که این منابع اساسی را با هم جمع نموده بالفعل مفید فوائد عملی سازد.

یکی از افسران عالی مقام برای بنده حکایت کرد که در سالهای اول سلطنت اعلیحضرت رضاشاه پهلوی در مسافرت خوزستان ملازم رکاب شاهنشاه فقید بودم. در کنار رودخانه کارون راه میرفتند و چنانکه عادة در طی راه رفتن عمیقاً در فکر بودند ساکت و با حالت تفکر مدتی گردش کردند. بعد ایستاده اشاره برودخانه کرده فرمودند این نهر با این همه آب میغلطد و بدریا میریزد، زمین این اطراف هم از حاصلخیزترین اراضی ایران است که بایر مانده - و اشاره بمردی فقیر که در گوشه‌ئی بیکار نشسته بود نموده فرمودند - این مردم باین پریشانی زندگی میکنند و بکنفر نیست که بین این آب و خاک و آن مرد گرسنه بیکار مناسباتی بوجود آورد که این سه عامل مهم تولید هر سه مهمل و بدون ثمر نمانند.

مقصود اینست که ایران بالقوه یکی از ثروتمندترین ممالک آسیای وسطی است. اقالیم مختلف برای پرورش نباتات مختلف و متنوع دارد کوه دارد، جنگلهای انبوه دارد، سواحل دارد، آبهای پر از ماهی دارد، دشت های وسیع دارد، آب های زیادی دارد که بدریا میریزد یا بشن زار فرو میرود، معادن و ثروت تحت الارضی فراوان دارد، نفت فراوان دارد، مردم زحمتکش با صبر و حوصله دارد. از طرف دیگر قرض ندارد نه قرض خارجی و نه قرض داخلی، ورشکست نیست، مفلس نیست. همه اینها هست ولی متأسفانه و بدبختانه حکومت ثابت قوی مرکزی ندارد و هر سعی و کوششی که میشود بواسطه عدم ثبات حکومت در دائره نقشه و طرح و حرف باقی میماند.

از تقریباً بیست و پنج سال قبل تغییر زیاد در وضعیت مالی و اقتصادی افراد کشور پیدا شده است که بطور کلی میتوان گفت از طرفی تجار و بعضی از کسبه و مالکین املاک و مستغلات نسبتاً ثروتمند شده و بعضی از آنها ثروت هنگفت پیدا کرده اند و از طرف دیگر طبقه کارگر و مزدور و کشاورزان و کارمندان ادارات دولتی فقیرتر شده و دائره معاششان تنگ تر و مشکل تر شده است.

ثروتمند شدن طبقه مالکین و تجار نتیجه کوشش و عمل و یا افزایش تولید نیست

بلکه يك نوع كسب ثروت اتفاقی و تصادفی بوده است و نتیجه سه عامل محسوب است:

۱ - تشویق مرحوم شاهنشاه فقید با حداثت کارخانه‌های متعدد و کارهای ساختمانی متعدد در پای‌تخت و ایالات و ولایات و ایجاد راه‌های شوسه و خط آهن سرتاسری و ساختن ابنیه و عمارات فراوان که قهراً طبقه‌ئی از مردم استفاده‌های کلی بردند و بعضی بدون سرمایه قبلی ثروت نسبتاً هنگفتی بدست آوردند.

۲ - مالیات‌های سنگین غیرمستقیم بر احتیاجات عمومی از قبیل قند و شکر و چای و قماش بسته شد.

۳ - تورم پول.

عامل دوم یعنی تحمیل مالیات سنگین بر حوائج عمومی از دو جهت در فقیر کردن طبقه مزدور و کارمندان ادارات دولتی و کشاورزان مضر بوده است:

اول آنکه مالیاتهای سنگین بر افراد کم بضاعت تحمیل شده و طبقات ثروتمند بطور کلی یا از مالیات معاف بوده‌اند یا اگر مالیاتی هم بآنها حتماً تعلق می‌گرفته بوسائل مختلف از ادای آن طفره رفته‌اند.

دوم آنکه بعد از مرحوم شاهنشاه فقید قسمت معظمی از مالیات سنگین که دولت گرفته صرف حقوق کارمندان زائد گردیده که ظاهراً در حدود یکصد و هفتاد هزار نفرند و بتصدیق اهل خبره پنجاه درصد آنها زائد هستند و فقط مختصری از آن صرف خدمات اجتماعی و نوعی شده است.

حاصل آنکه عامل مهم فقر و بیچارگی مردم و وضعیت اسف‌آور اقتصادی و فقدان عدالت اجتماعی بودجه کشور است.

بنده نظربه عدم صلاحیت فنی وارد جزئیات اصلاحات وزارت خانه‌های مختلف از قبیل فرهنگ: موضوع بی‌سوادی اکثریت عظیم مردم - و خرابی مدارس متوسطه دخترانه و پسرانه: ناقص بودن مدارس عالی - و لزوم تجدید نظر در چگونگی اعزام محصل بخارجه - و بهداشتی: لزوم واگذاری همه بیمارستانها به شهرداریها و بنگاههای خیریه از قبیل شیر و خورشید سرخ و سازمان خدمات اجتماعی - و انحصار دقت و مجاهدت وزارت بهداشتی در امور بهداشت و جلوگیری از امراض ساریه. و وزارت کشاورزی:

لزوم کمک و ترفیه حال و راهنمائی زارعین - و وزارت دادگستری : استقلال قضائی - و انتخاب قضاة عالم و صحیح العمل . وزارت دارائی : لزوم فروش کارخانه ها بشرکتهای عمومی با قساطر (باستثنای بعضی مؤسسات مثل خط آهن و دخانیات) - و تجارت نکردن دولت - و لزوم تأسیس اداره مستقلى بمنظور رفاه حال عامه مردم برای غله و نان بدون هیچ استفاده - (بلکه اصولاً غله را باید از زارع گرانتر بخرند و بقیمت ارزانتر بفروشند تا احتکار از میان برود و هم کمیابی نان که همیشه بهانه انقلاب و بلواست هر روز سبب نگرانی دولت نباشد) - و تحمیل مالیاتهای مستقیم بر متمکنین از تجار و مالکین - و تخفیف کلی در مالیاتهای غیر مستقیم قند و شکر و قماش و حوائج عمومی و امثال آن نمیشوم زیرا اصلاح هر یکی از وزارتخانه ها مستلزم برنامه دقیق و اظهار نظر متخصصین است که غالباً گزارشهایی هم طرح و تقدیم دولت شده است .

نکاتی را که بعرض رساندم خود بنده اعتراف میکنم که مسائل روشن و بدیهی و واضحی است که همه بآن برخورد و با اهمیت آن واقف شده ایم ولی فقط از باب آنکه در نهایت درجه اهمیت است و از مسائل حیاتی و اساسی مملکت محسوب است تکرار آنها را زائد نشمردم و بطوریکه اظهار عقیده بنده را در اصلاحات کشور خواسته بودند بعرض این نامه مبادرت ورزید . با تقدیم احترامات .

اول اردی بهشت ۱۳۲۹ - واشنگتن

دکتر قاسم غنی

فهرست مطالب

صفحه :

- ۴ حکومت و حزب .
- ۵ وکالت و وزارت .
- ۷ وکالت در زمان رضا شاه .
- ۹ راه اصلاح انتخابات .
- ۱۱ مکتب فساد اخلاق .
- ۱۳ حکومت ملی و روش دموکراسی .
- ۱۵ مقام سلطنت .
- ۱۸ دو چیز در درجه اول .
- ۱۹ روس و انگلیس .
- ۲۳ ایران و آلمان .
- ۲۶ سیاست رضاشاه فقید .
- ۲۷ ایران و امریکا .
- ۳۰ لزوم نزدیکی با امریکا .
- ۳۱ اصلاحات اقتصادی .
- ۳۲ مبارزه با فساد .
- ۳۴ استواری اساس اقتصادی ایران .

دوره های هفت ساله مجله یغما

مجلد اول	(سال ۱۳۲۷)	۱۰ شماره، ۴۸۰ صفحه	(۱)
مجلد دوم	(سال ۱۳۲۸)	۱۲ شماره، ۵۹۲	»
مجلد سوم	(سال ۱۳۲۹)	۱۱ شماره، ۵۴۴	(۲) »
مجلد چهارم	(سال ۱۳۳۰)	۱۱ شماره، ۵۲۰	(۳) »
مجلد پنجم	(سال ۱۳۳۱)	۱۲ شماره، ۵۶۸	»
مجلد ششم	(سال ۱۳۳۲)	۱۱ شماره، ۴۶۴	(۴) »
مجلد هفتم	(سال ۱۳۳۳)	۱۲ شماره، ۵۷۶	»
مجلد هشتم	(سال ۱۳۳۴)		

سال مجله از فروردین شروع می شود و باسفند ماه پایان می یابد و در آخر هر ماه يك شماره منتشر می شود.

بهای اشتراك ۲۰۰ ریال، بهای دوره های سوم و چهارم و پنجم و ششم با تجلید و صحافی عالی ۲۵۰ ریال است.

مجلدات اول و دوم و سوم را ۳۰۰ ریال خریداریم.

- ۱ - ضمیمه سال اول، بجای شماره ۱۱ و ۱۲، کتاب اقبال لاهوری است در ۷۵ صفحه. (تألیف استاد مجتبی مینوی).
- ۲ - ضمیمه سال سوم رساله «کتابخانه های پهلوی» است بفارسی و انگلیسی در ۳۲ صفحه، تصنیف پروفیسور هنینگ استاد السنه شرقیه در لندن، (بجای شماره ششم).
- ۳ - ضمیمه سال چهارم کتاب «بحثی در تصوف» آخرین تألیف مرحوم دکتر قاسم غنی است در ۱۰۳ صفحه، (بجای شماره ۱۲).
- ۴ - داستان تاریخی «دخمه ارغون» بجای شماره ۱۲.

مجله یغما

ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی ، انتقادی

مجموعه‌ای است مشتمل بر نخبه آثار اسانید مُتقدّم و آثار برگزیده شعرا و نویسندگان معاصر و ترجمه فصیح بعضی از قطعات و داستان‌های نویسندگان و مؤلفین معروف جهان که در آخر هر ماه با کاغذ و چاپ مرغوب در طهران منتشر می‌شود .

از استادان ادب‌پرور ، از فرهنگیان بزرگوار ، از طلاب دانش‌جوی و از همه علاقمندان زبان پارسی توقع و انتظار داریم که در تدوین و ترجمه مقالات متنوع باین مجله مدد رسانند و با اظهار نظر و انتقاد ، ما را رهبری و ارشاد فرمایند و نیز در معرفی مشترکینی خوش حساب بر مامنت گذارند . مشترکین این مجله ، هم بفرهنگ و زبان فارسی خدمت می‌کنند ، هم بتدریج معلوماتی تازه و نو فرا می‌گیرند ، هم بی‌پروا مجموعه‌ای سودمند بدسترس فرزندان خود می‌گذارند ، و هم در آخر سال کتابی - شاید نفیس - بکتابهای خود می‌افزایند .

مجله یغما هشت سال متوالی است که در آخر هر ماه منتشر می‌شود . (آغاز سال مجله از فروردین است و پایان آن اسفند) .

دوره‌های مجله با تجلید و صحافی بسیار عالی کم و بیش موجود است .
(بها ۳۵۰ ریال)

نشانی : طهران - خیابان ژاله - آب سردار - تلفون ۳۹۳۵۹

بهای اشتراك در سال بیست تومان